



قبل از این که حکمت شادان را ترجمه کنم، بخشی از آثار نیچه را خوانده بودم. وقتی قرار شد از بین چند اثر یکی را انتخاب کنم، انتخاب من نیچه بود

مسیر متفاوتی را طی می‌کند، نتیجه و تحولی که در شخصیت او اتفاق می‌افتد، چیزی مخالف و متضاد با باور و اعتقادهای سنتی و خانوادگی او نیست. این موضوع درباره شخصیت اصلی داستان مرا به نوشتن ماجراهایی که می‌توانست او را به این نتیجه و تحول برساند، ترغیب و مشتاق کرد. دلیل انتخاب اسم «یاماها» برای این رمان به این موضوع برمی‌گردد که احمد، شخصیت اصلی داستان، موتوری دارد که در عالم واقع یاماها نیست، ولی از آنجا که احمد آن را رفیق و مونس و همدم خود می‌داند، به دلیل بها و اهمیتی که برای آن قائل است، این اسم را روی آن گذاشته. موتور یاماها در طول داستان حوادثی را به صورت موازی با داستان اصلی از سر می‌گذراند و به سرانجامی می‌رسد که او را به نوعی به یکی از شخصیت‌های کلیدی رمان تبدیل می‌کند.

چقدر طول کشید تا رمان چاپ شد؟

از زمانی که رمان نوشته شد تا چاپ، حدود یک سال و نیم طول کشید. کار نوشتن این طرح را که اولین تجربه من در نوشتن رمان بود، در دفتر آفرینش‌های ادبی حوزه هنری سمنان آغاز کردم و بعد از حدود ۱۰ ماه، رمان «یاماها» به پایان رسید و بعد از آن در سال ۹۸ در انتشارات سوره مهر چاپ شد. رمان «یاماها» در دهمین جشنواره رمان انقلاب موفق به کسب رتبه دوم و دریافت جایزه امیرحسین فردی شد، موقعیت قابل تأمل و جذاب در این رمان برای شخص خودم بازم به شخصیت اصلی این رمان یعنی احمد برمی‌گردد.

لطفا چند سطر از رمان یاماها را برایمان بخوانید.

... همه کاغذپاره‌هایی که این سال‌ها به اسم شعرو داستان توی خلوت برای خودم نوشته‌ام و جز معلم ادبیات مان و گاهی زهرا کسی آن‌ها را نخوانده. همه را، بی هیچ نظمی، توی ساک سبزی ریختم که همراه مسافرت‌های سالانه پدر به مشهد و قم بود و بی آن که با زهرا، که نگران و غمزده نگاهم می‌کرد، حرفی بزنم، از خانه بیرون رفتم. کنار در انباری، گوشه حیاط، یاماها، صبور و سرخورده، سرش را پایین انداخته بود. از توی برف‌ها بردمش انباری و کهنه گلیمی رویش انداختم و بهش گفتم راحت بخواب رفیق. زمستان که سر شد، می‌آیم و با خودم می‌برمت گرمسار.

گویا با استفاده از رمان یاماها اثر هنری دیگری خلق شده است!

بله. پویانمایی «یاماها»، با کارگردان «فرزانه قبادی» به صورت دوبعدی و فریم به فریم طراحی شده که در جشنواره فیلم کوتاه شرکت داده شده است.

چه حوادثی در زندگی تحصیلی یا خانوادگی بر شما گذشت که دوست‌دار نوشتن شدید؟

این که چرا دوستدار نوشتن شدم، به گمانم بیش از هر چیز به علاقه من به کتاب و به خصوص به داستان برمی‌گردد. از همان دوران کودکی چیزی که بیشتر از همه برایم جذابیت داشت دنیای قصه‌ها و کتاب‌ها بود. گاهی طوری در این دنیا غرق می‌شدم که ساعت‌ها محیط اطراف خود و زمان را از یاد می‌بردم. قصه‌ها آن قدر روی من تأثیر داشتند که در خلوت، تا

لطفا خودتان را معرفی کنید.

محبوبه حاجیان نژاد هستم. سال ۱۳۶۳ متولد شدم. در رشته مترجمی زبان انگلیسی تحصیل کردم و اکنون به نویسندگی و ترجمه مشغول هستم. نوشتن را از دوران کودکی آغاز کرده و تاکنون موفق به کسب بیش از ۱۰ رتبه اول، دوم، سوم یا برگزیده در زمینه داستان در جشنواره‌های مختلف در استان و کشور شده‌ام.

قدری هم از آثارتان بگویید.

اولین کتابم «هشت بهشت» است که شامل خاطرات هشت شهید روستای تویه دوار از توابع شهرستان دامغان است. در سال ۱۳۹۰ فعالیت حرفه‌ای‌ام را با همکاری با حوزه هنری با ترجمه خاطرات روزنوشت به زبان انگلیسی شهید احمد امی آغاز کردم. مدتی بعد مجموعه داستان‌های خود را در کتابی با عنوان «ح دوچشم» جمع‌آوری کردم که در سال ۱۳۹۹ توسط انتشارات سوره مهر به چاپ رسید و به عنوان یکی از چهار نامزد نهایی جایزه جلال آل احمد و همچنین یکی از نامزدهای دریافت نشان توکا در جشنواره مانزدران انتخاب شد.

همچنین سال ۹۶ زیر نظر دفتر ادبیات حوزه هنری سمنان نوشتن اولین رمان خود را با عنوان «یاماها» آغاز کردم که در سال ۹۸ توسط انتشارات سوره مهر منتشر شد. رمان دیگری نیز دارم با عنوان «بوماران» که در سال ۱۴۰۱ و به تازگی به چاپ رسیده است. «صبح جادویی» اثر هال الرود و «حکمت شادان» نیچه نیز تجربه‌هایم در امر ترجمه هستند که توسط انتشارات نیک فرجام به چاپ رسیده‌اند. اکنون دو رمان با عنوان «میخانه، میخانه» و «آسودگی» و یک زندگینامه اقتباسی با عنوان کوچ پاپیلوها را در دست چاپ دارم و مشغول نوشتن رمانی هستم با عنوان «هیچکس» که در صورت تکمیل، به یاری خدا در انتشارات شهرستان ادب به چاپ خواهد رسید.

چطور شد که نویسنده شدید؟

سوژه اولیه «رمان یاماها» از زندگی شهیدی گرفته شد که خاطرات او را ترجمه کرده بودم و در کتاب «جامه سرخ» چاپ شده بود. بعد از آن طرح را با تخیل خودم و پژوهشی که درباره حوادث سال‌های انقلاب انجام دادم، گسترش دادم و در نهایت طرحی که برای نوشتن آماده شد، شباهت چندانی با زندگی و شخصیت این شهید نداشت و برای داستانی شدن شخصیت‌ها و مکان‌ها و ماجراها سعی کردم از تخیل خودم بهره بگیرم. این که چه چیز باعث شد سراغ این سوژه بروم، به شخصیت اصلی برمی‌گردد که این داستان را شکل داد. شخصیت احمد در رمان «یاماها» شخصیتی چندبعدی است؛ کسی که در عین این که در یک خانواده سنتی بزرگ شده و سنت‌ها و قوانین خانوادگی آن را پذیرفته و به آن پایبند است، مسیری به ظاهر متفاوت را در پیش می‌گیرد و در این مسیر تجربی را از سر می‌گذراند که باعث تحول شخصیت و دیدگاه او می‌شود. اما نکته قابل توجه اینجاست که با وجود این که او

به همسر من به چشم یک دوست نگاه

راز موفقیت یک زندگی



محمد مهدی
عباد... زاده
چاردیواری

ازدواج، ساختن یک زندگی مشترک بر اساس عشق، اعتماد، فهم مشترک، بردباری و سرسختی است. ازدواج دو فرد با فرهنگ متفاوت مانند یک شمشیر دولبه است که می‌تواند عملکرد مثبت یا منفی باشد. اختلاف فرهنگی در ازدواج همان طور

که می‌تواند یک عامل جذاب و سرشار از هیجان برای زندگی مشترک باشد، می‌تواند زندگی مشترک را با چالش‌های زیادی روبه‌رو کند. کنار آمدن با این چالش‌ها به تلاش جدی نیاز دارد.

شخصی که می‌خواهد با اختلاف فرهنگی ازدواج کند باید توانایی کامل فکری و روانی برای سازگاری با شرایط جدید را داشته باشد. هر چه اشتراکات فرهنگی بین زوجین بیشتر باشد، راه سهل‌تری

موقع خواندن انشا سرکلاس یک دفعه می‌دیدم انشایی را که دوستم دارد برای معلم می‌خواند، دقیقاً همان انشایی است که من برای خودم نوشته بودم. اتفاقاتی از این دست زیاد می‌افتاد. گاهی یکی از انشاهایی را که برای یکی از بچه‌ها نوشته بودم در کلاس‌های مختلف بین دانش‌آموزان مختلف دست به دست می‌شد و کار خیلی از بچه‌ها را راه میانداخت و این برای خودم خوشحال‌کننده بود.

از محیط و شرایط زندگی‌تان در دوران راهنمایی و دبیرستان تعریف کنید؟

من در روستا بزرگ شده و زندگی کرده‌ام. دوران راهنمایی را در محل خودم تحصیل کردم و دوران دبیرستان را به شهر دامغان رفتم که حدود یک ساعتی با روستا فاصله داشت. از آنجایی که رفت و آمد مخصوصاً در زمستان کمی سخت بود، این چهار سال را در خوابگاه دانش‌آموزی مدرسه نمونه دولتی حضرت زینب (س) گذراندم و فقط آخر

مدت‌ها به آنچه خوانده بودم فکر می‌کردم، قصه‌ها را در ذهن خودم تغییر می‌دادم، خیال بافی می‌کردم و به گمانم همین موضوع مرا به سمت نوشتن داستان در همان دوران کودکی سوق داد.

احتمالاً انشانویسی را هم از کودکی دوست داشتید؟

از آنجایی که به کتاب علاقه داشتم و زیاد کتاب می‌خواندم در نوشتن انشا در دوران راهنمایی و دبیرستان تقریباً موفق بودم. در حدی که معمولاً معلم‌ها باور نمی‌کردند آن مطالب را خودم نوشته باشم و مخصوصاً در دوره دبیرستان بارها پیش می‌آمد که در مورد یک موضوع هم برای خودم و هم برای بسیاری از دوستان و همکلاسی‌هایم انشا می‌نوشتم. حتی به یاد دارم چندبار پیش آمده بود که یکی دو تا از دوستانم که با آنها صمیمی‌تر بودم، از روی شوخی بدون این که خودم خبر داشته باشم، انشای من را از دفترم برداشته و کپی کرده بودند و